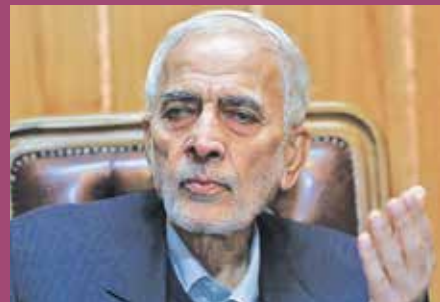


## لزوم ارتباط مستقیم دولت با مردم

سید اصغر خرو صفت گفت: وزرای میلیاردری مشکلات مردم را می‌دانند، ولی نمی‌توانند لمس کنند که چگونه یک خانواده هفت، هشت نفره فقط با یارانه زندگی‌شان را می‌گذرانند، و گرنه کاری برایشان می‌کردند. نیاز به دولتی مثل شهید رجایی داریم که با مردم باشد و بتواند برای مردم کار کند. یک زمانی مدیرعامل سازمان اقتصاد اسلامی بودم. شهید رجایی به من زنگ زد که بلند شو بیا دفتر. به عنوان یک فرد عادی به دفتر ایشان رفتم. از پشت میز بلند شد و جلویم نشست. ایام نوروز



بود. ایشان گفت: «در انبارهایمان آرد نداریم. ایام عید است و جابگوی شیرینی‌فروشی‌ها برای فروش آرد نیستیم.» گفتیم: «شما مجوزش را بدهید.» سازمان اقتصاد اسلامی ۱۵ روزه برای دولت آرد وارد کرد. این نشانه ارتباط مستقیم رئیس‌جمهور یک مملکت با یک فرد عادی از مردم است که به این ترتیب کار دولت راه افتاد. توانستیم ۱۵ الی ۲۰ کانتینر آرد وارد کشور کنیم که خاطر من است شهید رجایی به ما زنگ زد و گفت بیشتر از این وارد نکنید و همین مقدار برایمان کافی است و اشباع شدیم. ما در مملکت کاره‌ای نبودیم. در سازمان اقتصاد اسلامی صندوق‌های قرض الحسنه را اداره می‌کردیم، در ضمن وارداتی مثل لاستیک داشتیم و کمک‌هایی به جبهه‌های جنگ می‌کردیم. این یک نمونه مشارکت مردم و کار مردمی و یاری کردن دولت است. اگر دولت می‌توانست حتماً کاری می‌کرد، ولی با همراهی مردم توانست این مشکل را در آن برهه برطرف کند.

## شهید رجایی در جریان اعتقاد من به اقتصاد اسلامی بود

حبیب‌الله عسگراولادی از چگونگی انتخاب خود به عنوان وزیر بازرگانی روایت کرد: انتخاب من به عنوان وزیر بازرگانی به این دلیل بود که صبح‌ها و شب‌ها طلبه و روزها در بازار مشغول کار و تجارت بودم. از سوی دیگر در زندان که بودم، به همراه شهید لاجوردی و سایر دوستان سعی کرده بودیم آیات و روایات مربوط به اقتصاد را بررسی و مطالعه کنیم و دستاوردهایی از اقتصاد اسلامی داشتیم. در زندان به بزرگانی چون آیت‌الله مهدوی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله انواری و... مطالبم را درباره اقتصاد اسلامی عرض کردم. با این اطلاع، آقای رجایی از من خواست وزیر بازرگانی کابینه‌اش شوم ولی من گفتم نماینده امام در کمیته امداد هستم و بدون اجازه امام نمی‌توانم کاری انجام بدهم. از سوی دیگر مجلس هم به من رأی داده بود که نایب‌رئیس مجلس باشم و سوم اینکه به تازگی ترور شده بودم و هنوز دستم وپال گردنم بود.



شهید رجایی و شهید باهنر که نخست‌وزیر او بود، گفتند: «می‌رویم پیش آقای هاشمی که رئیس مجلس بود.» رفتیم و من همان دلایل را برای آقای هاشمی آوردم و ایشان گفت: «حق با عسگراولادی است.» بعد از رجایی پرسید: «دلیل اصرار

بر انتخاب عسگراولادی برای وزارت بازرگانی چیست؟» شهید رجایی پاسخ داد: «چون عسگراولادی تنها کسی است که بدون پرداخت ریال و دلار می‌تواند برای ما جنس وارد کند.» شهید رجایی گفت: «ما می‌خواهیم خرمشهر را آزاد کنیم و بچه‌های مردم در جبهه‌ها درگیرند و تو در مجلس راحت و علیه‌السلام نشسته‌ای؟» آقای هاشمی هم گفت: «من با امام صحبت می‌کنم و اجازه کار تو را می‌گیرم.» به هر حال نهایتاً پذیرفتم و فقط خدمت امام عرض کردم که اجازه بفرمایند من ماهی یک بار خدمت ایشان بروم و درباره مسائلی که پیش می‌آید گزارش بدهم و راهنمایی بگیرم و ایشان فرمودند: «مانعی ندارد.» اما درباره اینکه شهید رجایی گفت من می‌توانم بدون ارز کالا وارد کنم، عملکرد وزارت بازرگانی به این شکل بود که ما دو برابر ارزش کالاهای وارداتی نفت می‌دادیم و کالا و ارز دریافت می‌کردیم و به این ترتیب بخشی از ارز مورد نیاز کشور تأمین می‌شد. من فقط در یک مورد مشکل پیدا کردم و آن هم سفیر ژاپن بود که به او گفتم: «تو نماینده ژاپن نیستی، بلکه نماینده امریکا هستی و قصد داری منوایات آنها را پیاده کنی و من با تو هیچ مذاکره‌ای نخواهم کرد.» سرانجام هم وزیر امور خارجه ژاپن آمد و مذاکرات با او انجام شد.

